رویاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

محور پول

■ داستان همیشگی دختر فقیر و پسر پولدار، یا برعکس، ظاهرا در دو فیلم اکران‌گرفته این هفته به مساله عمده بدل شده اما بقیه فیلم‌ها هم حول محور پول می‌چرخند؛ چه درباره بچه‌های ورزشکار فقیر آرزومند رسیدن به تیم‌های پولدار باشد و چه به مدعیان نیروهای فراطبیعی بپردازد که باز هم فکری جز رسیدن به پول بی‌دردسر در سر ندارند.

■■■

تریشنا

Trishna

مایکل وینترباتم، فیلمساز انگلیسی که در سال‌های گذشته مدام به تجربه‌گری در ژانرهای مختلف پرداخته است (از «کد ۴۶» تا «تریسترام شندی: یک داستان آسمان ریسمان» و از «جاده‌ای به گوانتانامو» تا «قاتل درون من») به داستانی از تامس هاردی، نویسنده هموطن قرن نوزدهمی‌اش پرداخته که قبلا نیز آثاری از او را برای پرده نقره‌ای اقتباس کرده است. او در برداشت آزادی از داستان «تس از اوبرویل» -که قبلا نیز رومن پولانسکی فیلمی براساس آن ساخته- ماجرا را از انگلستان به هندوستان منتقل کرده است. تریشنا (فریدا پینتو، بازیگر «میلیونر زاغه‌نشین» و «پیدایش سیاره میمون‌ها») بزرگ‌ترین دختر یک خانواده فقیر روستایی با جی (ریز احمد، بازیگر «چهار شیر») اعیان‌زاده همراه می‌شود تا با او در بمبئی ازدواج کند اما موانع خانواده و سنت سد راه آنها می‌شود. زمان نمایش فیلم ۱۱۷ دقیقه است.

نورهای سرخ

Red Lights

دکتر مارگارت متیسن (سیگورنی ویور) و همکارش تام باکلی (سیلیان مورفی) که وظیفه خود می‌دانند دست درمانگران قلابی، طالع‌بینان، احضارکنندگان ارواح و نظایر آنها را رو کنند این کار را از طریق پیدا کردن ترفندهای پشت صحنه‌ای که به آنها «نورهای سرخ» می‌گویند، انجام می‌دهند. وقتی یک سایکیک نابینا به نام سایمون سیلور (رابرت دنیرو) بعد از ۳۰سال سر و کله‌اش پیدا می‌شود، این دو را با چالشی بزرگ روبه‌رو می‌کند و باکلی و دستیار کارآموزش (الیزابت اولسن) به تردید در مورد باورهای دیرین‌شان می‌رسند. رودریگو کورتس، فیلمساز جوان اسپانیایی این درام دلهره‌آور ۱۱۳دقیقه‌ای را نوشته و کارگردانی کرده است.

پول بی‌دردسر

Easy Money (Snabba Cash)

این درام دلهره‌آور جنایی که فیلمساز شیلیایی/سوئدی، دانیل اسپینوزا، در سال ۲۰۱۰ و دو سال پیش از ساختن فیلم هالیوودی «خانه امن» کارگردانی کرده است، اقتباسی است از رمانی پرفروش به همین نام نوشته جیمز لاپیدوس سوئدی. جوان فقیری به نام یوهان (جوئل کینا مان) عاشق دختری از خانواده‌های ثروتمند استکلهم می‌شود و این مساله پای او را به دنیای جرم و جنایت باز و با یک قاچاقچی موادمخدر به نام یورگه (ماتیاس وارلا) که هم از پلیس و هم از مافیای صرب فراری است، آشنا می‌کند. دراگومیر مرسیچ، لیزا هنی و دژان کوکیچ از دیگر بازیگران این فیلم ۱۲۴دقیقه‌ای محصول کشور سوئد هستند که در آن به زبان‌های سوئدی، صربی، اسپانیایی، انگلیسی و آلمانی صحبت می‌شود.

پلوترو توپ زن

Ballplayer: Pelotero

ورزش چگونه می‌تواند زندگی انسان را متحول کند؟ مستند «پلوترو توپ زن» سعی کرده است به این پرسش پاسخ دهد. در این مستند ورزشی به کارگردانی راس فینکل، ترور مارتین و جانات پیلی که جان لگوییزامو (بازیگر کلمبیایی «عشق سال‌های وبا» و «وکیل لینکلن‌سوار») گفتار متن آن را می‌گوید، نگاهی از درون به دنیای اردوگاه‌های آموزشی لیگ بزرگ بیسبال در جمهوری دومینیکن افکنده می‌شود و چند نفر از نوجوانانی که با آرزوهایی بزرگ برای آینده‌ای درخشان در دنیای ورزش در این اردوگاه آموزش داده می‌شوند، زندگی، امیدها و هراس‌هایشان را به نمایش می‌گذارند. زمان نمایش این فیلم ۷۲ دقیقه است.

عکس: OutNow

«تامس هاردی» و رمان «تس» در گفت‌وگو با «مایکل وینترباتم» کارگردان «تریشنا»

پایبند سنت و در آرزوی مدرنیته

ترور جانستن /ترجمه رهام سجادی

این مشکلی است که خیلی از فیلمسازان انگلیسی با آن روبه‌رو می‌شوند. شما از یک رمان ارزشمند ادبی اقتباسش می‌کنید، ولی به محض اینکه آن را به فیلم درمی‌آورید، داستان قدرت خودش را از دست می‌دهد و تحت‌تاثیر محیطش قرار می‌گیرد. مایکل وینترباتم اقتباسش از رمان «جود» تامس هاردی در سال ۱۹۹۶ را به خوبی به خاطر می‌آورد، ولی می‌گوید نکته‌ای وجود داشت که باعث تشویش خاطرش می‌شد. «واقعا سخت است که فیلمی تاریخی را که به مسایل بنیادی می‌پردازد با امروز تطبیق بدهیم چون ساختن روایتی از انگلستان دوره ویکتوریا که رمانتیک یا خوش‌منظره نباشد دشوار است.» این مساله وینترباتم را اذیت می‌کرد، چون او همیشه به دلیل نوگرایی دو رمان آخر هاردی، «تس از اوبرویل» و «جود گمنام»، شیفته آنها بود. «این رمان‌ها درباره تاثیر مخرب دنیای مدرن در زندگی این افراد روستانشین است.»

همه اینها نشان می‌دهد که چرا این کارگردان پرکار ۵۰ساله که از سال ۱۹۹۵، ۱۷ اثر فوق‌العاده ساخته است (از جمله «دعوی» که اقتباسی از رمان «شهردار کستربریج» هاردی است که مکانش به کوهستان راکی در زمان هجوم جویندگان طلا منتقل شده) یک دهه‌ونیم طول کشیده تا به روایت خودش از «تس» برسد. ولی اینکه چرا اقتباسش به «تریشنا» تغییر نام یافته و در راجستان و بمبئی فعلی اتفاق می‌افتد، داستانی دیگر است. داستان از این قرار است که ۹ سال پیش وقتی وینترباتم در حال فیلمبرداری درام علمی تخیلی‌اش، «کد ۴۶» در شمال جادپور بود، از اینکه وضعیت فعلی هندوستان شبیه به رمان‌های هاردی است، متعجب شده بود. «هاردی از کسانی می‌نوشت که به ارابه و اسب عادت داشته ولی مجبور به استفاده از راه‌آهن شدند. در هند امروز، این مساله حادتر است: جوامع روستایی که قرن‌ها به یک صورت عمل می‌کردند، با ماشین‌آلات، آموزش پیشرفته و وسایل جدید برای ارتباط و حمل‌ونقل روبه‌رو شدند. آنها از گاری به سمت هواپیماهای جت، گوشی همراه و اینترنت رفته‌اند.» در این حین صدای وینترباتم از آن سوی خط به دلیل مختل شدن سیگنال گوشی‌اش قطع می‌شود. او با خنده‌ای تلخ اضافه می‌کند: «باید بگویم که گوشی همراه من در راجستان بهتر آنتن می‌داد تا در انگلستان.»

«تریشنا» در نوع خودش، داستانی درباره نقص ارتباطات انسان‌هاست. فیلمنامه وینترباتم دو شخصیت مرد مرکزی رمان هاردی را به پسر بداخلاق یک تاجر هندی که در انگلیس بزرگ شده و صاحب هتل‌های گران‌قیمت در راجستان است، تبدیل کرده است. وقتی شخصیت شیک‌پوش ریز احمد عاشق شخصیت فریدا پینتو دختر روستایی که نامش بر فیلم است می‌شود، داستانی عاشقانه و غم‌انگیز شکل می‌گیرد. وینترباتم وقتی گوشی همراهش درست می‌شود، ادامه می‌دهد: «داستان تریشنا به نوعی شبیه داستان تس است. او یک پایش در جامعه سنتی و پایدار است و پای دیگرش در دنیای مدرن رویاها و آرزوهاست. مشکل شخصیت ریز احمد -جی- این است که تلاش کافی برای فهم تریشنا و موقعیتش نمی‌کند. درک نمی‌کند که کارهایش چه تاثیر عمیقی بر زندگی او دارد.»

هرچند قابل ذکر است که این فیلم گهگاه مشکلاتی برای ترکیب منحنی داستانی رمان عاشقانه هاردی با بررسی‌اش از تحول اجتماعی سریع هند را دارد، با این وجود به نشان دادن جاه‌طلبی و کنجکاوی سیری‌ناپذیری که مشخصه کار وینترباتم است، موفق می‌شود. «برای من این احساس که کاری نو انجام می‌دهم خیلی جالب است. من قبلا در آن سوی دنیا با یک سبک نظاره‌گر مستند «در این جهان» را ساخته‌ام، ولی در اینجا یک داستان ساختگی را در محیطی که زندگی واقعی جریان دارد ساختم. من فکر می‌کنم که ضرباهنگ فیلم این مساله را به خوبی نشان می‌دهد.»

«تریشنا» از طرق دیگری نیز در فهرست بلند فیلم‌های وینترباتم جا می‌گیرد؛ این مساله که او در این اواخر برای ساختن فیلم‌های درام به خارج می‌رود («یک قلب توانا» در پاکستان، «جنوا» داستانی درباره ارواح در ایتالیا، نوآر آمریکایی «قاتل درون من») در حالی که فیلم‌هایی که در انگلیس ساخته، کمدی بوده‌اند («میهمانان همیشگی»، «یک داستان آسمان ریسمان»، «سفر»). با ریزبینی متوجه خصوصیت مشترک دیگری در فیلم‌های کمدی او می‌شویم: حضور استیو کوگان. این نکته در پروژه بعدی آنها «شاه سوهو» نیز صدق می‌کند. استیو کوگان در این فیلم نقش پال ریموند که سرمایه‌گذار املاک و فیلم است را بازی می‌کند. وینترباتم اعتراف می‌کند: «این کار عمدی نیست. من فکر می‌کنم اگر می‌خواهید کمدی بسازید، باید در فرهنگی باشید که آن را بفهمید. استیو همیشه از تجربیات شخصی‌اش برای خلق شخصیت‌های خنده‌دار استفاده می‌کند، پس باید پیش‌زمینه فرهنگی برای این کار را فراهم کند. برای فیلم «میهمانان همیشگی» من با او درباره شخصیت تونی ویلسن قبل از نوشتن فیلمنامه صحبت کردم، ولی در فیلم «شاه سوهو» او پیش ما آمد و تقاضا کرد که نقش پال ریموند را بازی کند.»

آیا باید انتظار یک فیلم سرگرم‌کننده و دیوانه‌وار را داشته باشیم؟ «خب، فیلم در مورد روابط ریموند با سه زن کلیدی در زندگی‌اش است: همسرش ژان، یک مدل دلربا به نام فیونا ریچموند و دخترش دبی. کمی از داستان «شاه میداس» را دارد، اینکه مردی همه چیز را به دست بیاورد ولی هرکس نزدیک به خودش را از دست بدهد. اینکه مرز بین کمدی و تراژدی دقیقا در کجا قرار می‌گیرد، برایم روشن نیست. بهتر نیست سال آینده درباره‌اش حرف بزنیم؟»

بدون شک در این‌باره بیشتر خواهیم شنید، چون دو چیز ثابت در فرهنگ فیلم انگلستان هستند؛ اظهار نگرانی شدید در مورد صنعت فیلمسازی و یک فیلم جدید در دست تولید از مایکل‌وینترباتم.

منبع: تایم آوت لندن

فیلم «نورهای سرخ» از نگاه دو منتقد

سرگشته در بیراهه

ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

پیتر دبروژ (ورایتی)- «شکارچیان شبح» را به یاد دارید؟ در فیلم «نورهای سرخ»، سیگورنی ویور و سیلیان مورفی نقش یک زوج کارآگاه امور فراطبیعی را برعهده دارند که خود را وقف شکار اشخاصی کرده‌اند که شما را وامی‌دارند به وجود اشباح، تکان دادن اشیا با نیروهای ذهنی و سایر امور فراطبیعی. باور داشته باشید شگردهای آنها برای رو کردن حقه‌بازی‌ها خوراک کافی برای ساختن یک تریلر را فراهم می‌آورد اما فقط تا آنجایی که تماشاگر به این نکته پی می‌برد که رودریگو کورتس نویسنده-کارگردان بیشتر به فکر آن است که قالی را از زیر پای تماشاگرش بکشد تا آنکه بخواهد یک قصه خوب تعریف کند. این فیلم می‌توانست خیره‌کننده باشد اما مدام حس تعلیق ناشی از ناباوری که خود به دقت سعی می‌کند آن را حفظ کند، از میان می‌برد. فیلم به فیلمبرداری مجدد برخی صحنه‌ها نیاز دارد تا بتواند بار دیگر این حس را برای تماشاگرانی فراهم بیاورد که مایلند آن را جدی بگیرند.

شخصیت‌های مالدر و اسکالی در مجموعه «پرونده‌های مجهول» می‌خواهند باور کنند ولی دو شکاک حرفه‌ای این فیلم، دکتر مارگارت متیسن (ویور) و تام باکلی (مورفی) تا چیزی را نفهمند راضی نمی‌شوند. این دو نفر که متقاعد شده‌اند برای هر آنچه دیگران به پدیده‌های فوق روانی نسبت می‌دهند، توضیحی منطقی پیدا کنند، وقت خود را میان کلاس درس و میدان عمل تقسیم کرده‌اند و ساعت‌های طولانی رانندگی را به جان می‌خرند تا از آنچه به نظر می‌رسد رخدادی غیرعادی است، رفع ابهام کنند. بیشتر اوقات این دو نفر به طرز ماهرانه‌ای می‌کوشند از حقه‌بازی‌هایی که پیش چشم آنها اتفاق می‌افتد و «نورهای سرخ» یا روش‌های فریب شیادان پرده بردارند. متیسن می‌تواند حقه‌های بیشتر افراد مدعی داشتن توانایی‌های فراطبیعی را تشخیص بدهد، الا یک نفر، سایمون سیلور (رابرت دنیرو)، مردی نابینا که توانایی‌های فوق طبیعی خود را به نمایش می‌گذارد. وی مدعی دارا بودن توانایی‌های گوناگون، از خم کردن قاشق‌ها بدون دخالت دست تا به حمله قلبی واداشتن سرسخت‌ترین منتقدش است؛ ورود سیلور به فیلم و شروع به اجرای برنامه‌های او که بسیار به قدرت ستاره‌ای دنیرو برای ساختن یک نیروی مخالف بسیار بزرگ‌تر از معمول متکی است و به قدرتمندترین جنبه فیلم بدل می‌شود.

ویور سابقه‌ای طولانی در ایفای نقش شخصیت‌های پایبند علم و دانش و آشتی‌ناپذیر با حرف‌های غیرمنطقی دارد در حالی که مورفی تلاش می‌کند در قالب آشنای شخصی که دودستی به باورهای پیشین خود چسبیده است -و می‌توان مطمئن بود که بالاخره به بیداری می‌رسد- فرو برود. فیلمنامه نامطمئن کورتس با آوردن کنشگرانی اضافی به محفل درونی متیسن و باکلی، از جمله الیزابت اولسن در نقش یک دستیار آزمایشگاه که حضورش ضرورتی ندارد و توبی جونز در نقش رقیبی که مایل است اعتبار متیسن را در معرض تردید قرار بدهد، به وجود یک توطئه بالقوه اشاره می‌کند، با این حال حضور این شخصیت‌ها کاربردی جز طولانی‌تر کردن فیلم ندارد.

«نورهای سرخ» بیش از همه در زمان‌هایی موفق است که به ساختارشکنی شگردهای شعبده‌بازان می‌چسبد و لذتی مانند تماشای یک شعبده‌باز که پرده از اسرار کار خود برمی‌دارد را به تماشاگر می‌دهد اما وقتی فیلم تلاش می‌کند تا انگیزه‌های قهرمانانش را توضیح بدهد، راهش را گم می‌کند. یک پس داستان گیج‌کننده در مورد تراژدی خانوادگی و پسری که در اغما فرو رفته است، بیشتر باعث ایجاد ابهام در انگیزه‌های متیسن می‌شود تا روشن شدن آن، در حالی که افشاگری در مورد شخصیت باکلی در پرده سوم چیزی از مضحکه کم ندارد.

چرخش‌های داستانی ناپخته فیلم به جای آنکه چیزی به تجربه فیلم بیفزاید، فقط از اشتباه محاسبه شدید و وخیم کورتس کارگردان حکایت دارد. این فیلمساز که گویی تصمیم گرفته است به ام نایت شامالان رودست بزند، به روح شکاکیتی که بر صد دقیقه اول فیلم حکمفرماست لطمه می‌زند و از تماشاگران می‌خواهد که پایانی غیرقابل باور را بپذیرند و به این ترتیب، هرچه پیش از آن آمده است را به کلی تخریب می‌کند. کورتس در فیلم قبلی خود، تریلری که درون یک تابوت می‌گذشت و «مدفون» نام داشت، استعداد خلق تعلیق در محدودترین موقعیت‌ها را به نمایش گذاشته بود؛ اما پرش‌ها و تکان‌های «نورهای سرخ» که نه فضا محدودشان می‌کند و نه قوانین طبیعی، در مقایسه با آن فیلم بسیار کم‌ارزش به نظر می‌رسند.

کورتس به عنوان یکی از معدود کارگردان‌های زنده و فعال که به درستی امکان تجربه‌گری به سبک و سیاق هیچکاک را پیدا کرده است، به این می‌بالد که انتظارات تماشاگر را به بازی می‌گیرد. یک شخصیت کلیدی را در ابتدا می‌کشد و صحنه مبارزه‌ای را می‌سازد که وادارمان می‌کند هنگامی که چندین ضربه به صورت مورفی می‌خورد، دندان‌هایمان را روی هم فشار دهیم. با این حال نوعی کم‌ارزشی ذاتی در سبک وی وجود دارد که داستان را در هر چرخشی خراب می‌کند. وقتی اعتبار داستان از میان رفت، کل این خانه پوشالی فرو می‌ریزد و تجربه فیلم از یک گناه دلچسب به یک اشتباه لپی مضحک و صریح در دقایق آخر فیلم بدل می‌شود.

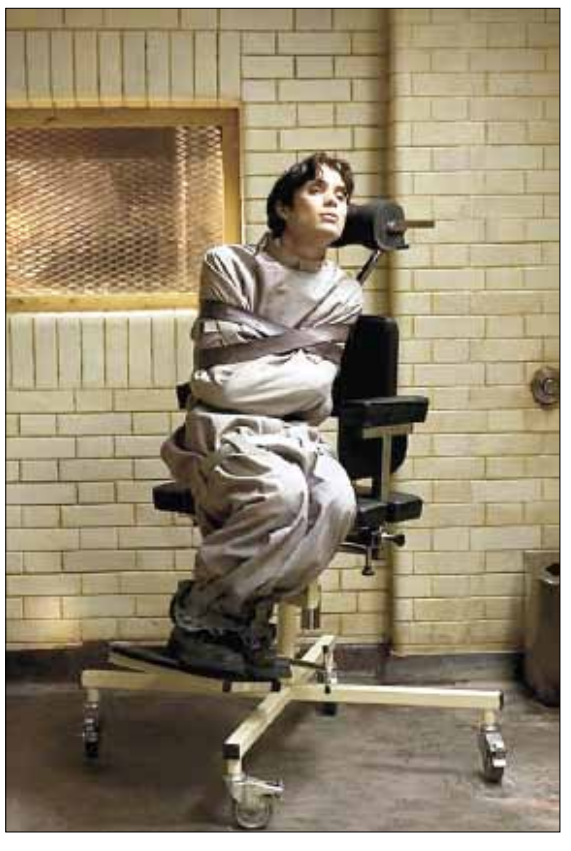

تاد مک کارتی (هالیوود ریپورتر) - رودریگو کورتز، نویسنده و فیلمساز اسپانیایی، بعد از آنکه رایان رینولدز را به مدت یک ساعت و نیم «مدفون» کرد، هدایت تعدادی از بازیگران اسم و رسم‌دار را برعهده گرفت تا آنها را در «نورهای سرخ» زیر یک توده از جادو جمبل‌های فراطبیعی مدفون کند. میلنیوم انترتینمنت که گفته می‌شود در جشنواره ساندنس شش‌میلیون دلار برای حق پخش این فیلم در آمریکای شمالی پرداخته است، باید باور داشته باشد که تماشاگر به تعداد کافی برای هر چیزی با نشانی از امور فراطبیعی و گروه بازیگرانی که در راس آنها سیلیان مورفی، سیگورنی ویور و رابرت دنیرو هستند، وجود خواهد داشت. اما برای تماشاگر نکته‌سنج، همان عنوان فیلم یک هشدار است.

ویور نقش دکتر مارگارت متیسن مشهور را ایفا می‌کند که بیشتر عمر حرفه‌ای خود را صرف ترکاندن بادکنک توهم اشخاصی کرده است که به فعالیت‌های غیرطبیعی باور دارند. او به دانشجویان خود گفته است که طی سه دهه حتی یک‌بار هم با موردی متقاعدکننده برنخورده است که برای یک شبکه تلویزیونی جذاب باشد. اما همان ۳۰سال پیش، یک‌بار شک به دل مارگارت راه یافته بود؛ زمانی که امید برای نجات پسر در اغما فرورفته‌اش توسط یک ابرستاره نمایشگر امور فراطبیعی به نام سایمون سیلور (رابرت دنیرو) در دلش پدید آمده بود. اکنون سیلور، که نابینا است، از کنج انزوای مرموز خود بیرون می‌آید و در رشته برنامه‌هایی در معرض دید عموم قرار می‌گیرد و مارگارت و همکارش دکتر تام باکلی (مورفی) را به مقابله فرامی‌خواند.

کورتس نویسنده و کارگردان، بخش بزرگی از زمان دو ساعت بیش از حد طولانی را به درستی به ایجاد توازن میان کنجکاوی معقول و مجاز مردم درباره رخدادهای غیرقابل توضیح و انکار منطقی این جادو جنبل‌های تخیلی کاسبکارانه اختصاص می‌دهد. وی همچنین استعدادی نیز در ساختن سکانس‌های محکم، تدوین آهنگین و موسیقی قدرتمند از خود نشان می‌دهد. اما کورتس بعد از ساختن مقدمات و زمینه‌های خوب، راه جاده خاکی را در پیش می‌گیرد و پیش از رسیدن به پرده سوم به بیراهه می‌زند. سیلور بعد از جنجال‌هایی که در مورد کارهای ماهرانه‌اش برپا می‌شود، می‌پذیرد که توسط مرکز تحقیقات علمی فراطبیعی و زیر نظر رقیب مارگارت (توبی جونز) مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. اما به‌ویژه بعد از خارج شدن یک شخصیت اصلی از میدان، صحنه‌های بیشتر و بیشتری به باکلی که دور شهر می‌گردد و بر سر مردم فریاد می‌زند، اختصاص می‌یابد که تاثیر آزاردهنده آن نیز مدام بیشتر می‌شود. پایان فیلم یک دهن‌کجی تمام‌عیار به هر تماشاگری است که می‌خواهد یک جمع‌بندی قابل فهم از فیلم داشته باشد.

ویور با یک بازی خالص و حساب‌شده بر نیمه اول فیلم غلبه دارد و بعد از او، بازی مورفی دست‌کم در نیمه اول فیلم خوب است. در مقابل، دنیرو در نقش پیشگوی مرموز فقط خودپسندی و دماغ پرباد را به نمایش می‌گذارد و جونز یک آنتاگونیست کاریکاتوری است، در حالی که الیزابت اولسن در نقش دستیار تحقیقات، شخصیتی پرداخت نشده است که ظاهرا نویسنده خیلی دیر به فکر ورود او به داستان افتاده است.

فیلم که در لوکیشن‌های اطراف تورنتو و بارسلون فیلمبرداری شده است، ظاهر خوبی دارد اما چنین احساس می‌شود که خود را بیش از حد جدی می‌گیرد و به علت سنگینی بیش از حد فرو می‌رود. فقط اگر (بعد از نمایش در جشنواره ساندنس) تدوین مجدد شود تا هم از طولش کاسته شود و هم انسجام بیشتری بیابد، می‌تواند حال و وضع بهتری پیدا کند.

چشم‌اندازی در مه

نقدی بر فیلم «تریشنا»

سفری از امید و ناامیدی

فیلیپ فرنچ

■ محدوده فیلم‌های وینترباتم از صحنه‌ای موزیکال در منچستر تا زندانی در گوانتانامو را در بر می‌گیرد. او در این میان در فواصل زمانی معین رمان‌هایی از توماس هاردی را در سه قاره از جهان به تصویر درآورده است.

در ابتدای دوران حرفه‌ای‌اش در سال ۱۹۹۶ اقتباسی از رمان «جود گمنام» را با وفاداری به داستان و زمان آن در عصر ویکتوریا ساخت. کریستوفر اشلتون نقش یک سنگ‌تراش بدشگون و کیت وینسلت نقش همسر دوم و دیوانه‌اش را بازی می‌کرد. در سال ۲۰۰۰ او «شهردار کستر بریج» را به دوران تب طلا در کالیفرنیای دهه ۱۸۶۰ در فیلم «دعوی» منتقل کرد. مایکل هنچارد مزرعه‌دار در رمان اصلی، در فیلم تبدیل به معدن‌یابی ایرلندی به نام دنیل دیلن (پیتر مولان) می‌شود، که زن و دخترش را برای حق مالکیت یک معدن مشکوک که می‌تواند ثروتمندش کند معاوضه می‌کند. ناستازیا کینسکی نقش همسر دیلن را بازی کرد؛ همان بازیگری که نقش یک قهرمان زن استثمار شده در وست کانتری انگلستان را در اقتباس خوب رومن پولانسکی در «تس از اوبرویل» بر عهده داشت. وینترباتم فیلم جدیدش «تریشنا» را به همان خوبی ساخته است.

وینترباتم در چهارمین اثری که در شبه‌قاره هند ساخته، تس را به تریشنا (فریدا پینتو)، دختر جوان روستایی باهوش در هند امروز تبدیل کرده است. این فیلم موجز و بسیار لذت‌بخش سیر کتاب را دنبال می‌کند و «دختر پاکدامن» (توضیح هاردی برای تس) را به سفری از امید و ناامیدی می‌برد. داستان از روستایی در راجستان شروع می‌شود و به کار او در هتل‌های شیک که به جهانگردان غربی خدماتی چون سفرهای جالب در هند را ارایه می‌دهد، در آخر به بمبئی می‌رسد؛ جایی که او برای مدت کوتاهی سعی می‌کند تا وارد صنعت فیلمسازی بالیوود شود که رویاهای مردم را می‌سازد.

سرانجام تریشنا از روی استیصال کاری انجام می‌دهد که منجر به پایانی غم‌انگیز می‌شود. وینترباتم هند را یک جامعه در حال تغییر و تحول می‌بیند که به وضع انگلستان در زمانی که هاردی شاهد آن بود، شباهت دارد. او به شیوه هاردی، تریشنا را در این دنیای پرتلاطم جای می‌دهد. این جامعه همچنین معیاری دوگانه برای رفتار مرد و زن دارد که شبیه دوران ویکتوریا است و وینترباتم تریشنا را قربانی منفعل-مهاجم این شرایط می‌کند.

وینترباتم داستان پیچیده هاردی را به شدت ساده کرده است. او همچنین تقریبا همه مسایل مربوط به مذهب را حذف کرده است؛ همان کاری که در «جود گمنام» کرده بود. اولین قدم جسورانه‌اش ترکیب دو نقش

مرد اصلی در رمان هاردی به یک نفر بود: انجل کلیر، پسر مغرور یک روحانی والامقام و الک اوبرویل، وارث تازه به دوران رسیده تنبل و بی‌اخلاق.

این دو شخصیت در جی سینگ (ریز احمد) جمع می‌شوند. پسر تحصیلکرده و وارث یک هندی ثروتمند (روشان ست) که ثروتش را از طریق ساخت‌وساز در انگلیس به دست آورده است و قصد ساختن هتل‌های زنجیره‌ای در قصرهای قدیمی برای تعطیلات و خوش‌گذرانی غربی‌ها را دارد. جی دوچهره یک مرد است، هم عشق زندگی تس و هم اغواگر خودسر. هر دو به طرق مختلفی استثمارگران بی‌رحمی هستند. از طریق این تحول دراماتیک، مردی که در ابتدا به تریشنا پیشنهاد می‌دهد که او را اعتلا ببخشد هدف خشم کشنده او قرار می‌گیرد. این بازنویسی نقاط ضعف و قوت خودش را دارد. از یک طرف بافت پیچیده متن اصلی به شدت تضعیف شده است، اما از طرف دیگر ساختار روایی طولانی داستان به یک قصه تر و تمیز تبدیل می‌شود. قدم جسورانه بعدی تغییر پیامدهای فریفته شدن قهرمان داستان است که نکات تکان‌دهنده‌ای را درمورد ارزش‌های اخلاقی مطرح می‌کند و همچنین اطلاعاتی درباره وضعیت اقتصادی و ریاکاری در زندگی هندی به دست می‌دهد.

بازی زیبای فریدا پینتو، کسی که از زمان حضورش در فیلم «میلیونر زاغه‌نشین» تبدیل به یک ستاره جهانی شده، بر فیلم سایه انداخته است و همین طور ریز احمد خوش‌چهره که در فیلم «جاده‌ای به گوانتانامو» وینترباتم فرصتی برای بازی پیدا کرد. هر دو بازیگر با حضور قدرتمندشان نقش کسانی را بازی می‌کنند که از هویت‌شان نامطمئن، از موقعیت‌شان ناراضی و درباره نقش خود در هند متغیر و در حال تحول سرشار از تردید هستند. جی احساس بی‌ریشگی می‌کند و در میان هند و انگلیس سرگردان است. تریشنا هر وقت احساس مشکل می‌کند به سوی سنت‌های مطمئن روستای دورافتاده‌اش می‌رود ولی به‌زودی حتی در آنجا هم احساس راحتی نمی‌کند. سه دنیا با سه موسیقی مختلف معرفی شده‌اند؛ موسیقی سنتی و مردمی برای روستا، یک قطعه والس عاشقانه از قرن نوزدهم برای هتل‌های بزرگی که در آن کار می‌کرد و موسیقی تجاری رقص بالیوود برای مومبای. آوازی پر احساس از فیلم‌های هندی تکرار می‌شود تا بر تلخی سرنوشت محتوم او در صحنه پایان تاکید کند.

«تریشنا» بازیگر جالب سومی هم دارد؛ بازی کوتاه ولی پر احساس روشان ست بزرگ در نقش پدر جی که یک هتلدار میلیاردر خشک و طعنه‌زن است. این نسخه دیگری از نقش پدر عاقل، دنیادیده و دور از وطنی است که او حدود ۲۵ سال پیش در فیلم «لباسشویی زیبای من» بازی کرده بود.

منبع: آبزرور